



این طور نیست، اصطلاحاً می گویند داستان کوتاه برشی از زندگی است. حالا این داستان کوتاه‌های ما ۱۰ صفحه‌اند اما بعضی از داستان‌های کوتاه ۵۰ کلمه‌اند و نوشتن چنین داستانی خیلی هنرمی خواهد. من یکی از نویسنده‌هایی بودم که همیشه از داستان کوتاه استقبال می‌کردم، چون اعتقاد دارم هر اتفاقی ممکن نیست تبدیل به رمان شود و بعضی اتفاق‌ها در حد یک داستان کوتاه‌اند، با اینکه می‌دانم که ناشرها و مخاطب‌ها خیلی از داستان کوتاه استقبال نمی‌کنند.

● دانش‌آموزان: از بین کتاب‌های پتان کدام را بیشتر دوست داشتید؟

این سؤال مثل این است که از یک پدر و مادر بپرسی کدام بچه‌شان را بیشتر دوست دارند اما اگر بخواهم جواب بدهم از بین کتاب‌هایم، هستی، زیبا صدایم کن و قطار جک لندن را بیشتر دوست داشتم، چون مدت زمان زیادی درگیرشان بودم، حتی گاهی به خاطر شخصیت‌های این داستان‌ها اشک می‌ریختم.

● دانش‌آموزان: آخرین کتابی که نوشته‌اید، چیست؟

فعلاً یک رمان نوجوانانه می‌نویسم که اسمش خیابان ویلاست. اما شاید اسمش تغییر کند.

● در ادامه از آقای حسن زاده

خواستیم تا نظراتشان در مورد وضعیت بازار کتاب نوجوان امروز را توصیف کنند که آیا میزان تولیدات ادبی به اندازه نیاز نوجوان امروز است و آیا تعداد کتاب‌های تألیف شده در ایران و کتاب‌های ترجمه شده، نسبتی مطلوب و منطقی است؟

وقتی می‌گوییم کفه ترجمه از تألیف سنگین تر است باید به یک نکته توجه کنیم، تألیف یعنی کجا؟ یعنی ایران. ترجمه یعنی کجا؟ یعنی کل دنیا. طبیعی است که کفه کل دنیا سنگین تر است و عمدتاً مترجمان می‌روند و بهترین کتاب‌ها را انتخاب می‌کنند، کتاب‌هایی که جایزه گرفته‌اند، یعنی این کتاب‌ها از یک فیلتری گذشته‌اند و بهترین‌های آنها انتخاب شدند.

علاوه بر آن بدنه ادبیات تألیفی ضعیف است، این یک چیز دستوری هم نیست که بگوییم خوب امروز ابلاغ شود که بدنه ادبیات تألیفی نوجوان تقویت شود، وقتی زندگی نویسندگان تأمین باشد و نویسندگی یک حرفه و یک شغل باشد و نویسندگان از طریق آن زندگی‌اش را بگذرانند،

خیلی خاص است و ما نویسندگان دنبال افراد عادی نمی‌گردیم، آن‌هایی برای ما مهم‌اند که کنش‌گر باشند و چیز خاصی در وجودشان باشد، خرده شیشه‌ای، شخصیت مثبت یا منفی، داشته باشند. آنجا بود که شخصیت داستان را تبدیل به دختر کردم. بعد از آن هم در هر موقعیتی اگر بشود شخصیت داستان، دختر باشد، این برای من اولویت دارد، چون به نظر دخترهای ما باید کنشگری بیشتری نسبت به فضای پیرامون‌شان داشته باشند. شاید هم یک دلیل این باشد که من عمو و دایی برادرزاده و خواهرزاده‌هایی بودم که اغلب دختر بودند و شخصیت‌هایشان را می‌دیدم و مسائل‌شان را درک می‌کردم که این هم روی من تأثیر گذاشت و وقتی هم قصه‌هایی نوشتم که بازخورد خوبی داشتند، همین باعث شد که بچه‌ها من را به سمت نوشتن داستان‌های دخترانه بیشتری سوق بدهند.

● دانش‌آموزان: می‌شود

توضیح بدهید ایده کتاب روزنامه سقفی همشاگردی از کجا به ذهنتان رسید؟

کتاب روزنامه سقفی همشاگردی اول توی مجله چاپ می‌شد، تو کیهان بچه‌ها. آن زمان کیهان بچه‌ها وضعیت خوبی نداشت، به اسم بچه‌ها داشت منتشر می‌شد اما هیچ مطلب جالبی نداشت. من به سردبیر گفتم که کمی طنز به مجله اضافه کنید. گفتند که ما لطیفه داریم، گفتم لطیفه که طنز نمی‌شود، گفتند نویسنده طنز نداریم، گفتم خوب می‌خواهید من بنویسم؟ استقبال کردند. یعنی برای این کار همیشه یک چیزهایی در ذهنم بود. من یک زمانی برنامه صبح جمعه با شما را از رادیو می‌شنیدم که قصه‌ها و بازی‌های طنز و بازی با ضرب‌المثل‌ها و... را داشت، دوست داشتم چنین محتوای طنزی برای بچه‌ها هم تولید شود. چون قصه‌های صبح جمعه باشما، بیشتر به مسائل بزرگسالان مثل مادرشوهر و کوپن و... می‌پرداخت. دوست داشتم این طنز با دغدغه بچه‌ها باشد. همان زمان مشغول به نوشتن روزنامه سقفی شدم که هر ماه در کیهان بچه‌ها چاپ می‌شد و بعد هم تبدیل به کتاب شد.

● دانش‌آموزان: می‌خواستم

بپرسم چرا داستان‌های کتاب هویج بستنی را ادامه ندادید تا هر کدام تبدیل به یک رمان شوند؟ چون به نظرم خیلی از داستان‌های این کتاب این قابلیت را داشتند.

ما یک ژانری داریم به اسم داستان کوتاه. ما به خواندن رمان عادت داریم، رمان فرصت زیادی به ما می‌دهد که زندگی را ببینیم، شخصیت‌ها را باز کنیم و بشناسیم، اما داستان کوتاه

می‌شود بنابراین ترجیح می‌دهد که کارهای ترجمه را بخواند. ما در سال‌های اخیر نویسندگی متقاضیان زیادی داریم که مشغول نوشتن و آزمون و خطا هستند. آنها می‌نویسند اما به یک جایی می‌رسند و متوقف می‌شوند، چون نمی‌توانند چاپ کنند.

با توجه به وضعیت کاغذ و... ناشران دنبال نویسندگان نامدار هستند و نویسندگان جوان را جدی نمی‌گیرند که بتوانند خود را تأمین کنند. در یک دوره‌ای عموماً در دهه هفتاد، نهادهایی مثل کانون پرورش، مثل سروش، مثل حوزه هنری بدون اینکه اسم نویسندگان برایشان مهم باشد حمایت می‌کردند، اما الان آنها هم این طور نیستند، فعالیت اقتصادی می‌کنند تا به سوددهی برسند. به طور کلی اینکه امروز تعداد کتاب‌های تألیفی خوب نوجوان ما کم است به خاطر این است که تربیت نویسندگان رشد طبیعی ندارد و یک زیست‌گلخانه‌ای داشته، در دوره‌ای نویسندگان حمایت شدند و نتیجه‌اش هم دیده شده است. این نسل جدید نسل خلاق هم هستند، اما مشکل‌شان نشر است.

تأمین خواهد شد. یک بخشی‌اش هم نبود کتابخانه‌های خوب در مدارس و شغل کتابداری به عنوان یک شغل اصلی در سیستم آموزش و پرورش است. این شغل اصلاً رسمیت ندارد و هر مدرسه‌ای بنا به توان خودش کاری انجام می‌دهد و به طور کلی بچه‌های ما هم بچه‌های کتابخوانی نیستند و این هم به خودی خود روی تیراژ و تألیف تأثیر می‌گذارد و بازار را به سمت کتاب‌های ترجمه می‌برد. ما بحث ممیزی را هم داریم، در ممیزی، وزارت ارشاد روی کار تألیف حساسیت بیشتری دارد و از کارهای ترجمه راحت‌تر عبور می‌کند، بنابراین خواننده و بچه‌های هوشیار وقتی کتاب را می‌خوانند می‌بینند و احساس می‌کنند دارند نصیحت می‌شنوند، انگار بچه دارد دست‌کم و کوچک شمرده

طبیعی است که به نتیجه بهتری هم خواهیم رسید. الان مثلاً با تیراژ ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تا نسخه نمی‌شود به چنین جایی رسید.

من به بچه‌ها هم گفتم، برای نوشتن یک رمان حداقل یک سال زمان لازم است، حالا تا زمانی که این کتاب مجوز بگیرد و منتشر شود تقریباً سه سال طول می‌کشد و بازده اقتصادی ندارد و نویسندگان ما صرفاً به خاطر عشق و علاقه‌شان کار می‌کنند و فکر می‌کنم که این مسأله بستگی به سیاست‌های فرهنگی ما دارد، اینکه مستقیم حمایت کنند. نه اینکه به نویسندگان پول بدهند، همین که کتاب‌هایی که از یک نویسنده چاپ می‌شود را به کتابخانه‌های سراسر کشور ببرند و حتی یک نسخه آن به صورت عادلانه خریداری شود، نه براساس رفاقت و... تیراژ پنجاه هزار نسخه‌ای کتاب چاپ می‌شود و خودبه‌خود زندگی نویسندگان



بدنه ادبیات تألیفی نوجوان ضعیف است، این یک چیز دستوری هم نیست که بگوییم خوب امروز ابلاغ شود که بدنه ادبیات تألیفی نوجوان تقویت شود، وقتی زندگی نویسندگان تأمین باشد و نویسندگی یک حرفه و یک شغل باشد و نویسندگان از طریق آن زندگی‌اش را بگذرانند، طبیعی است که به نتیجه بهتری هم خواهیم رسید.